الفصل الثالث

الموصل

موصل

الساعه 12:00 بعد منتصف اليل
ساعت 12 نصف شب

ليليان: جنت ابچی علی حظی و اتوسل بابويه يرجع و لو يوم و ينقذنی من امی و يحيی
ليليان:داشتم برا بدبختی ام گريه ميكردم و به بابام التماس ميكردم حتی اگه شده فقط يه روز بياد و منو از مادرم و يحيی نجات بده

الام : بعدج لی هسه تبجين يا غبيه.. انا ارید مصلحتج... و حنا اهله مليانين وحالتهم حيل زينه، اليمته خالج يبعثلنا فلوس حتی نعيش؟..ارید ازوجج

واطمئن علیج یا بنتی.

مادر:هنوز داری گریه میکنی احمق....من خوبی تو رو میخوام...خانواده حنا پرن و وضعیتشون خیلی خوبی،تا کی میخوای داییت برامون خرجمونو بفرسته تا زندگی کنیم....میخوام شوهرت بدم تا خیالم راحت بشه دخترم

لیلیان:ماما لو جنتی صح تریدین مصلحتی..ما تزوجینی.. تنتظرین و تتحملین ویایه. لازم اکمّل دراستی و نسافر مع بعض انا وياچ و نعیش افضل من ان تزوجینی لواحد ما احبه و لا اطیقه... حرام علیچ.

لیلیان:اگه واقعا خوبی منو میخواستی شوهرم نمیدادی.....منتظرم میموندی و تحملم میکردی درسم رو تموم میکردم و باهم یه جا دیگه میرفتیم و بهترین زندگی رو برا خودمون درست میکردیم بهتر از

این بود اینکه منو به کسی بدی دوستش ندارم و نمیتونم تحملش کنم....حرومت باشه واقعا

الام:ولج اشلون انا بیج .. ولج غبیه اشکد انتی وحده ما تفتهمین.. لو ردنا نسافربشنو نسافرهاا؟ عدنا100الف نسافر بیهن؟ ...

مادر:من با تو چکار کنم....احمق تو دیگه چقدر نفهمی....اگه بخوایم بریم با چه پولی بریم؟؟100 هزار داریم که که بریم؟

غبیه ابو حنا صاحب محلات کثیره بالموصل و اربیل..

احمق پدر حنا صاحب مغازه های زیادیه تو موصل و اربیل

و حنا صح طالب بس عنده منظومه انترنت.. بالشهر دخله کذا مبلغ و هویدرس.. یکدر یسفرنا بغیر بلد و

نعیش حیاتنا.. فکری یا غبیه.
حنا درسته که دانشجو ولی تو کار اینترنته ...ماهی خداتومان پول در میاره در حالی که داره درس میخونه...میتونه ما رو به هر کشوری ارسال کنه و با خیال راحت زندگی کنیم...یکم فکر کن احمق...

لیلیان:ماما ماما والرب ما کاعد اتحمل تفکیرج المادی.. امی انا مو سلعه تبیعینی حتی تسافرین تعیشین براحتج.. دا اکلج انی ما احبه یا الله و حیاه امنا العذرا انی ما اطیقه. حرام علیچ.. افهمینی ارید ادرس ماما ارجوج.

لیلیان:مامان مامان بخدا دیگه نمیتونم دیگه این تفکر مادیتو تحمل کنم....من یه وسیله نیستم که منو بفروشید و به راحتی زندگی کنید....دارم بهت میگم که دوستش ندارم به حق مریم مقدس نمیتونم تحملش کنم....حرومت باشه....منو درک کن مامان من میخوام ادامه تحصیل بدم

الام:مو بکیفج.. من باجر نلم اغراضنا و نخبر خالج یجی یاخذنا حتی نخلص من یحیی و سوالفه.

مادر:دست خودت نیست....از فردا وسایلمون رو جمع میکنیم و به داییت زنگ میزنیم بیاد ما رو ببره و از شر یحیی و قضایاش خلاص میشیم

لیلیان:انی ما اسافر و لا ارید اسافر.. فهمتی.

لیلیان:من جایی نمیرم و نمیخوام برم...فهمیدی

الام:کلتلج مو بکیفج..اسکتی و لا کلمه اسمع منج یا حیوانه. انتی بنتی و انا اعرف مصلحتج. انسافر باجر علی اربیل و خلصت

مادر:بهت گفتم که دست خود نیست...ساکت باش یه کلمه هم ازت نشنوم حیوون....تو دختر منی و من مصلحت تو رو میدونم...فردا میریم اربیل..تمام

لیلیان:بقیت ابجی بمکانی.. یا رب اشلون ورطه های .. اشلون اخلص منهم.. اقتلهم و لا اقتل نفسی... نمت و انا ابجی

لیلیان:گریه کنان سر جام موندم....خدایا چطور از این بدبختی نجات پیدا کنم...اونا رو بکشم ولی خودمو نکشم...گریه کنان خوابیدم

بغداد

بغداد

الساعه 12:30 ليلا
ساعت 12:30 شب

ابو حرب: نايم و دايخ بتفكيرى.. ساعه اجيبها على حلا و حرب و ساعه على حياتى
ابو حرب:خوابيده بودم واز بس كه فكر ميكردم گيج شده بودم....يه بار به حلا دخترم ويه بار به پسرم حرب يه بار به خودم و....

عايده:ها ابو حرب شو صافن.

عايده:ها ابو حرب زل زدى

حجت وجرت ايدى تمددت عليها..

اينو گفت ودستمو كشيد روش دراز كشيد

ابو حرب:دايخ و مشاكل الاهل ما جاى تخلص

ابو حرب: گیجم ومشکلات خانوداگی هم تموم نمیشه

عایده:افتح گلبک و احجیلی ارید شوف شنو هلماشکل اللی مدوخه الشهم مالتی.

عایده:دلتو باز کن وبهم بگو میخوام ببینم اینا چه مشکلاتیه که پهلوون منو درگیر کرده

مدت راسهه اجت علی صدری بعدتها و نزلت رجلیه من السریرو کعدت: شغلات ما تخصج.

سرشو دراز کرد رو سینه ام کنارش زدم و پامو از رو تخت اوردم پایین ونشستم : کارهایین که به تو بطی ندارن

کعدت علی حیلها:ارید اعرف شلون متخصنی ،مایصیر بالسر تعدی حیاتک.... بس احجیلی حتی ترتاح .. لیش کاتم علی گلبک؟

درست نشست :میخوام بدونم چطور به من ربطی ندارن نمیشه که زندگیتو تو راز بگذرونی....برام بگو که راحت بشی....چرا از دلت قایم میکنی؟

ابو حرب:اخذت نفس .. سحبت قمیصی و کمت :عایده السوالف جثیره منین تریدین ابدی..

ابو حرب:یه نفس کشیدم....پیراهنم رو گرفتم وبلند شدم وگفتم:عایده حرفا زیاده از کجا میخوای شروع کنم..

من دوامی و یومیه ناقلینی لمکان.. لو ابوی و حرمته و بلاویها.. لومن مرض امی وتعبها
از کارم که هرروز منو یه جا انتقال میدن....یا پدرم و زنش ومصیبتهاش....یا از بیماری مادرم وخستگیش

لو اختی الارمله و جهالها.. لو عابد و سوالفه لو سعد المتزوج علی مرته بالسر و عنده 3 جهال

یا خواهر بیوه ام وبچه هاش.....یاعابد وکاراش ویا سعد که با یه زن دیگه ای مخفیانه ازدواج کرده وسه تا بچه ازش داره

لو الاخ اللی ما اعرف وین یجی ووین یروح ..

یا برادری که نمیدونم کجا میره و میاد

لو حلا الکبرت جدامی و انه ما اکدر اصادقها و اعرف شبیها.. وما تستجیب لعتمها و فکرها بس الخوالها ..

یا حلا که بزرگ شد ومن نمیتونم باهاش دوست بشم وببینم چشه...وبه حرف های عمه اش گوش نمیده وفقط به فکر داییاشه

و انه خوالها ما ارتاحلهم .. بس..

منم از داییاش خوشم نمیاد .... ولی...

اخذت نفس و لبست القميص..

یه نفس کشیدم وپیراهن رو پوشیدم

عایده:بعدها اخلاص ترکض وراک؟

عایده:اخلاص هنوز دنبالته؟

ابو حرب:هزیت راسی بمعنی ای : شوفی { اخلاص} انا ما اریدها . کونها اخت المرحومه زوجتی وجدان .. هی جانت خوش مره و نظیفه بس تنک..

ابو حرب:سرمو به معنای بله تکون دادم :ببین من اخلاص رو نمیخوام.چون خواهر مرحومه همسرم وجدانه...اون زن خوبی بود و پاکی بود ولی خیلی غر میزد

و مشاکلها ما تخلص و اختها مثلها .. هوای افکر اخذها و استقر و الم جهالی بیها.. انا احتاج التلمنی ..

ومشکلاش تموم نمیشد وخواهرش هم مثل خودشه...خیلی فکر میکنم که باهاش ازدواج کنم و استقرار پیدا کنم وبچه

هامو باهاش جمع کنم...من نیاز دارم به شخصی کمکم کنه....

بتی تحتاج التصادقها و هی خالتها و مثل امها.. و حرب بعده جاهل و یحتاجله عنایه بدراسته .. ما عرف شلون ما اصفنلها اتعب

دخترم نیاز داره که یه نفر باهاش دوست بشه و خاله اش عین مامانشه....حرب هنوز بچه است ونیاز داره که یه نفر حواسش به درساش باشه.....نمیدونم که چکار کنم هر موقع که بهش فکر میکنم خسته میشم

عایده:شنو خلصن بنات الناس و ما بقت بس {اخلاص} تتزوجها.

عایده :چیه مگه دخترای مردم تموم شدن که تو فقط اخلاص رو میخوای

تعرفینی ولج اشک باظافری مال اجیبب حرمه غریبه و احطها ابیتی وعلی مالی و حلالی و جهالی .. مستحیل یابه.

تو که منو میشناسی من به ناخونهای خودم شک میکنم چه برسه به اینکه یه زن غریبه رو بیارم سر خونه وزندگیم ومالم و بچه هام و....غیر ممکنه بابا

عایده:هههه صراع {ابو حرب}امرک یحیر العقول.. ما عرفتک هیچ.

عایده:هههه ابو حرب قضیه ات عقل ها رو متحیر میذاره....نمیدونستم که اینطوریه..

ابو حرب:هههه هیه هنا المشکله ولج .. اکدر احل امور غیری بس اموری اعجز احلها.. لانی شکاک و ما اثق باحد ابد.. حتی آمن بی.

ابو حرب:هههه مشکل همینجاست که من میتونم مشکلای دیگران رو حل کنم ولی نمیتونم مشکلای خودمو حل کنم چون به هیچکس نمیتونم راحت اعتماد کنم

عایده: الله کریم.. اکوم اسبح واصلی صلاه اللیل والله یدبرها.

عایده:خدا بزرگه...برم حموم کنم ونماز شب بخونم خدا حل میکنه همه قضایارو